

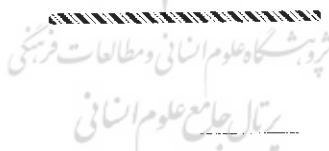
## حقوق جزائی

که دادگاههای جزائی صلاحیت رسیدگی ندارند ولی در قانون فرانسه بر این قاعده کلی یک استثنای مهم وجود دارد .

چنانچه جرم ارتكابی از نوع جنایت بوده و علیه امنیت یا اعتبار دولت فرانسه باشد که در این صورت دادگاه فرانسه صالح رسیدگی است زیرا منافع حکومت فرانسه بخطر افتاده است و علت این نقض اصل کلی این است که موضوع حمایت حکومت فرانسه حائز کمال اهمیت است و حتی دو خصوصیت بر این استثناء وارد است .

۱ - بر فرض آنکه متهم در خارجه مورد تعقیب قرار گرفته و حکم مجازات نیز درباره او صادر و اجراء شده باشد باز هم محاکم فرانسه صالح برای رسیدگی مجدد میباشد و بطوریکه مشاهده میشود در آنجا قدرت حکم قطعی بر منافع دولت و حکومت رجحان داده نشده زیرا جای ترس است که دادگاه یک کشور خارجی که ممکن است دولت متبوع خودش باشد باندازه کافی منافع حکومت فرانسه را رعایت ننماید و مجرم را باندازه کافی بمجازات نرساند

۲ - در مقابل تعقیب مجرم صورت نخواهد پذیرفت مگر اینکه متهم داخل خاک فرانسه شده و یا آنکه بر طبق قراردادهای استرداد مجرمین تحویل شده باشد بنابراین رسیدگی غیابی در این مورد بعمل نخواهد آمد زیرا چون اغلب مجرم در خاک فرانسه مالک چیزی نیست در صورتیکه حکم غیابی علیه او صادر شود این حکم غیر قابل اجرا خواهد ماند و ضعف دادگستری را نشان میدهد .



محمد انتضاد بروجردی

## بحث در وصیت

**مستفاد از کلمات علماء، حقوق اسلامی آنستکه وصیت بر دو قسم است** وصیت ملکی دوم وصیت عهدی و آثار و شرایط آنها مختلف است در وصیت عهدی قبول موصی له در نفوذ وصیت لازم نیست مثل آنکه موصی مالی را از دیگران طلب داشته باشد و وصیت نماید که بعد از فوت او آنمال تعلق به مدیون یابد در این مورد قبول مدیون در صحت وصیت شرط نیست یا آنکه وصیت نماید که ورثه بعد از فوت او ایتان باموری از قبیل دادن صدقات و ساختن مسجد یا پل و غیره نماید در این مورد قبول کسی لازم نیست و لسی در وصیت تملیکی مستفاد از کلمات اکثر از علماء، از قبیل

مرحوم محقق و شهید و صاحب جامع المقاصد و غیره آنستکه وصیت تملیکی محتاج بقبول از طرف موسی له میباشد دلیل آنها آنستکه وصیت تملیکی از عقود متوقفه بر ایجاب قبول میباشد و بدون قبول ملک مورد وصیت داخل در ملک موسی له نمی شود بعضی از فقهاء قبول را شرط نفوذ وصیت دانسته اند نه شرط صحت و عقیده دارند که با ایجاب موسی وصیت حاصل شده ولی لزوم آن یعنی تنجز انتقال ملک بموسی له مشروط بقبول او میباشد و مادام که موسی له قبول ننموده ملک مورد وصیت متزلزل با ملکیت موسی باقی است و حق انصراف از وصیت را قبل از قبول موسی له دارد ولی پس از قبول از ملکیت موسی مورد وصیت خارج و ملک موسی له خواهد شد بعضی از علماء قبول را کاشف از صحت و نفوذ وصیت در موقع انشاء وصیت قرار داده اند باین معنی که با ایجاب و انشاء وصیت انتقال ملک موسی له در واقع بعین آمده و چون موسی له اطلاع از آن نداشته یا با اطلاع هنوز قبول ننموده پس از اطلاع و قبول معلوم است که همان وصیت در موقع انشاء آن نافذ بوده و فرق بین آنکه قبول شرط باشد یا قبول را کاشف بدانیم آنستکه در صورتیکه قبول را شرط بدانیم وصیت بدون اتیان بقبول قابل اثر نیست ولی در صورتیکه قبول را کاشف بدانیم وصیت در موقع انشاء آن صحیح و لازم بوده و قبول موسی له کشف در صحت و لزوم آن در آن موقع مینماید بعضی از فقهاء قبول را شرط لزوم و وصیت و تملیک دانسته نه شرط صحت و بعضی قبول را شرط صحت و وصیت دانسته یعنی بدون قبول وصیت شرعاً منعقد نشده عده ای از فقهاء اصولاً قبول موسی له را لازم ندانسته اند بلکه رد وصیت را موجب بطلان و عدم نفوذ وصیت قرار داده اند و هر یک از فقهاء فوق الذکر دلالتی برای نظریه خود ذکر نموده اند مورد اقتضای ذکر آنها را ندارد و آنچه میتوان از مجموع بیانات علماء استنباط کرد آنستکه نظریه آنان در لزوم قبول و عدم لزوم آن چهار نحو تصور شود اول آنکه قبول را تمام مسبب ناقل برای ملک مورد وصیت بموسی له بدانیم مثل سایر عقود دوم آنکه قبول را شرط نفوذ تملک موسی له بدانیم سوم آنکه قبول را شرط در لزوم وصیت و ناقل قرار دهیم چهارم آنکه قبول را اصلاً در خلقت در صحت و نفوذ وصیت و انتقال ملک بموسی له بدانیم و فقط رد وصیت را مانع قرار دهیم در هر صورت آیا قبول و وصیت تملیکی باید قبل از فوت موسی باشد یا بعد از فوت بعضی قبل از فوت موسی را موجب صحت و وصیت ندانسته و گفته اند که قبل از فوت هر گاه قبول وصیت نماید چون موضوع تملک منفی است اثری بر قبول و وصیت نخواهد بود و مثل آنستکه قبیل از انشاء وصیت موسی له قبول وصیت بعدی را نماید یا آنکه کسی بگوید فلان ملک را که بعداً مالک خواهم شد بتو فروختم البته اثری برای ایجاب مزبور وارد نیست بعلاوه عنوان کاشفیت یا ناقل بر قبول قبل از فوت صادق نیست در صورتیکه عده از علماء در کاشفیت یا ناقل بودن قبول اختلاف دارند و اختلاف مزبور در موردی محقق است که پس از قبول موسی له تملک او نسبت به مورد وصیت محرز باشد و این معنی فقط در قبول بعد از فوت موسی است بعلاوه هر گاه قبول قبل از فوت را مؤثر بدانیم باید رد وصیت را نیز صحیح بدانیم در صورتی که صحیح نیست نظر اشخاصی که قبول قبل از فوت موسی را صحیح و جایز میدانند از

قبیل مرحوم شهید و علامه محقق آنستکه موسی در حین وصیت انشاء مالکیت موسی له را نموده و موقع استفاده را بعد از فوت قرار داده یعنی حین وصیت موسی را مالک ملک بنحو تعلیق قرار داده و موسی له هم قبل از فوت همین تملیک تعلیقی را قبول نموده و اشکالی بر او متصور نیست مورد را نظیر واجب معلق قرار داده اند نه واجب مشروط چنانچه در واجب معلق انشاء امر را حین گفتن امر تک نموده و اتیان بامور بهر معلق بر وجهه مثلاً قرارداد در مورد هم انشاء تملیک را بنحو وصیت حین گفتن اوصیت نموده و موقع استفاده را بعد از فوت قرار داده و مستند مورد را با فروش مالی که بعداً مالک میشود قیاس مع الفارق است و الزام اجازه و اذن بعد از فوت موسی بنحو اطلاق صحیح نیست بلکه مختص بوردی است که قبل از قبول موسی له فوت نماید در این مورد محتاج با اجازه ورنه موسی است زیرا دلیلی بر این معنی موجود نیست در هر صورت قبول قبل از فوت را اجازه و مصحح وصیت دانسته و بعد از فوت را مؤکداً صحیح و نافذ و وصیت میدانند نمره اختلاف مذکور آنستکه هر گاه موسی له در زمان حیات موسی وصیت دارد نمود و بعد از فوت قبول نمود آیا اثری بر قبول بعدی از حیت تملیک و تملك مورد وصیت مترتب است یا خیر مشهور از فقهاء قبول بعد از فوت را صحیح دانسته و گفته اند که رد وصیت در زمان حیات مؤثر نبوده زیرا موسی انجام مقصود را که تملك موسی له است موقوف بعد از فوت نموده و بدون فوت موسی تملیک و انشاء و مالکیت وجود نداشته تارد او مؤثر باشد بلکه انشاء مالکیت راجع ببعدها فوت است و در آن موقع فرض این است که موسی له قبول وصیت و انشاء را نموده مثالی که ذکر نموده مثل آنکه آقا بخادم خود امر کنند که هر گاه زید آمد او را اکرام کن یا شارع امر کنند که روز جمعه نماز بخوان یا حج کن در وقت استطاعت در این موارد پس از حصول معلق به امر تحقق پیدا خواهد کرد و قبل از اتیان زید یا آمدن روز جمعه یا حصول استطاعت انشاء بنحو منجز وجود ندارد یعنی اتیان بامور به مراعی و منوط بزمان معینی است .

در مورد هم موسی قصد نموده که فلان مال پس از فوت او تعلق بموسی له دارد گرچه فعلاً ایجاب و انشاء تملیک گردیده ولی معلق بفوت موسی است در نتیجه هر گاه قبل از فوت وصیت را رد نمود چون معلق علیه وصیت هنوز موجود نیست انشاء تملك هم وجود ندارد لذا رد وصیت مؤثر نیست و بعد از فوت که زمان تحقق انشاء تملیک است قبول در آن موقع مؤثر خواهد بود .

بعضی از فقهاء رد وصیت را قبل از فوت موسی موجب رد و فسخ وصیت دانسته و اشعار داشته اند که وصیت از عقود جایزه است و رد وصیت در هر موقع در حکم فسخ عقد است بعلاوه رد وصیت آثار ایجاب را مرتفع مینماید و بعد از فوت موسی ایجابی وجود ندارد تا قابل قبول باشد مثل آنستکه کسی امر کند و امر او را مأمور رد نماید بعداً امری باقی نیست تا قابل اتیان و اطاعت باشد ولی نظراً که اکثر از محققین آنستکه هر گاه فعلاً قبول وصیت نموده باشد بعد از فوت موسی وصیت را رد کند وصیت باطل و ملغی است ولی در صورتی

که قبل از فوت فملایاقولاً وصیت را قبول نموده رد وصیت بعد از فوت خلماً بصحت و نفوذ وصیت وارد نمی کند آنچه از مجموع نظریه علماء در موارد مختلفه استنباط میشود آنست که ایجاب از طرف موصی واقع میشود فقط جنبه اقتضائی را دارد و تنجز او موکول بقوت موصی و بقاء مال در ید موصی و وصول موصی له است زیرا در باب دیگر از وصیت ذکر شده که ملاک و میزان نلت تر که نلت اموال موصی در زمان فوت است نه زمان وصیت در نتیجه هر گاه کسی وصیت بمالی نمود در موقع وصیت دارای مال بود بعداً فقیر گردید و در حال قرفوت نمود ملاک ققراست در زمان فوت و همچنین هر گاه شخصی در موقعی دارای مالی بود وصیت به نلت مال نمود بعداً اموالی تحصیل نمود و فوت نمود دارائی زمان فوت ملاک خواهد بود با توجه بنظریه مزبور قبول باموصی له در زمان حیات موصی دارای اثر نیست و ملاک رد و قبولی موصی له است بعد از فوت موصی و در تائید جهات مذکور نظریه فقهاء است در باب اجازه ورثه در صورتی که کسی وصیت بمالی برای دیگری نماید و قیمت آن مال یا خود مال بیشتر از نلت تر که موصی باشد در این مورد متفق علیه علماء است که نفوذ وصیت نسبت بمآزاد او موکول با اجازه ورثه است بعد از فوت موصی و در موردی که ورثه در زمان حیات موصی اجازه وصیت رانسبت بمآزاد دهند و بعد از فوت مورث منصرف از اجازه اولیه شده رضایت بمآزاد ندهند اجازه زمان حیات رامؤثر و نافذند انسته و اشعار داشته اند که ورثه در حال حیات مورث حقی نسبت بمال مورث نداشتند و اقرار آنها در مال غیر مؤثر نیست فقط حق اشتها ر نسبت بوصیت مورث دارند و عنوان مزبور در باره ورثه الزام آور نیست نتیجه که از نظریه مزبور اتخاذ میشود آنستکه وصیت هیچ اثری در زمان حیات موصی ندارد فقط عنوان اقتضائی او تا فوت موصی باقی است و بعد از فوت با قبول موصی له و اجازه ورثه وصیت نافذ می شود .

موضوعیکه مورد بحث بین فقهاء است آنستکه در مورد بحث که وصیت بزائد از نلت بوده و ورثه بعد از فوت اجازه زائد را بنفع موصی له دارند . هر گاه مدتی فاصل بین فوت موصی و اجازه ورثه باشد و فرض کنیم مال که زائد از نلت بوده و دارای عوائد و منافی است .

با آنکه فرض کنیم موصی در زمان قوت دارای دیونی بوده که مستغرق دولت از تر که میباشد و قبلاً وصیت بمالی که زائد از نلت بوده برای زید بوده است و با اجازه ورثه نسبت بزاید از نلت او حق طلبکارها بالنسبه کمتر خواهد شد با فرض مزبور آیا اجازه ورثه موجب مسالکیت موصی له نسبت بزاید از نلت عیناً و منفعتاً خواهد شد یا خیر .

حل قضایای فوق روی این اصل است که اجازه ورثه ناقل زائد از نلت از ورثه است یا کاشف از مالکیت اولیه موصی له است مثل بحثی که در باب اجازه عقد فضولی تصور شده هر گاه اجازه را بمنزله واگذاری مال از ورثه بوموصی له بدانیم البته حق

منافع را ندارد و همچنین ورثه حق واگذاری مال طلبکارهای مورث خود را ندارند و در صورتیکه اجازه را کاشف از مالکیت اولیه موسی له فرض کنیم چون عقد وصیت مسبب مالکیت موسی له نسبت بمالی که زائد از ثلث ترکه است بوده و این معنی مشروع و بقبولی موسی له و رضایت ورثه بوده است و رضایت فعلی ورثه موجب تنفیذ وصیتی است که قبلاً انجام شده لذا منافع حاصله تعلق بموسی له دارد و وجود طلبکار خلی بمالکیت او وارد نمی نماید .

بطوریکه در باب عقد فضولی ذکر شده اجازه مالک را کاشف دانسته نه ناقل زیرا حین اجازه تملکات شرعی موجود نیست و اسباب تملک همان عقد فضولی است و اجازه مالک موجب تنفیذ آنست .

موضوع دیگر که محل اختلاف بین فقهاء است آنستکه هرگاه موسی وصیت کند که بعد از فوت او مقداری از مال او را موسی له تصرف نماید و تامدتی با او تجارت کند و منافع حاصله را نصف نموده نصف را در مقابل خود برداشت کند و نصف را بورثه دهد آیا وصیت مزبور نافذ و لازم الاجرا است یا آنکه وصیت باطل است بعضی اصولاً قائل ببطالن وصیت مزبور گردیده و او را از مصادیق وصیت نمیدانند زیرا نه وصیت تملیکی است نه وصیت عهدی و دلایل صحت و نفوذ وصیت شامل او نیست .

بعضی عقیده دارند که در صورت صغارت ورثه صحیح است زیرا وصی مزبور را محق در تصرف اموال صغار دانسته و نظر او جلب بمنفعت برای صغار بوده و چنانچه وصی بدون رضایت موسی حق اینگونه اعمال را نسبت بمال صغیر دارند در این مورد بطریق اولی حق تصرف و تجارت را با اخذ حق العمل دارد و در صورتیکه ورثه کبیر باشند وصیت مزبور صحیح نیست بعضی گفته اند هرگاه منافعی که از تجارت موسی مزبور عاید میشود بمقدار ثلث ترکه یا کمتر از او است و وصیت صحیح و در صورتیکه زائد از ثلث باشد موکول با اجازه ورثه است نسبت بزاید و مستفاد از کلمات اکثر فقهاء صحت وصیت است در صورتیکه مالی را که برای تجارت موسی اختصاص داده بمقدار ثلث باشد و در صورتیکه زائد از ثلث باشد نسبت بمازاد موکول با اجازه ورثه است و مورد مشمول وصیت تملیکی دانسته یعنی منافع حاصله از مال را در مدت معلومی بشخص عامل و تاجر واگذار و تملیک نموده ولی نظریه مزبور صحیح نیست زیرا تملیک منافعی که بعداً ایجاد میشود در زمان وصیت قابل تملیک نیست اگر صحیح باشد باید وصیت را وصیت عهدی دانست نه تملیکی .

بحث دیگر هرگاه زید وصیت کند که ثلث مال او را بزیب دهند و در موقع وصیت اموالی در تصرف خود دارد و اموالی هم در خارج تعلق باو یافته ولی موسی مستحضر از آنمال نیست مثل آنکه در اثر وراثت از دیگری اموالی باو منتقل شده و شخص موسی اطلاع از وراثت یا فوت مورث نداشته یا آنکه دیگری مالی را باو تملیک نموده و در موقع وصیت استحضار از تملیک او نداشته و پس از استحضار قبول تملیک را نمود آیا

ثالث اموال معروض هم تعلق بموصی له دارد یا آنکه بواسطه عدم اطلاع و نداشتن قصد اموال مزبور را نمیتوان جزء وصیت قرار داد .

ظاهر از فتاوی فقهاء آنستکه اطلاق وصیت شامل دارائی مزبور است و باید ثالث اموال مزبور را هم بموصی داد دلیل اوهم اخباری است که درباب دیه ذکر شده که قسمتی از آن مختصراً ذکر میشود راوی از معصوم سؤال نمود که هرگاه موصی به ثالث تر که قبل از فوت جنایتی باو وارد شود و بعد از فوت او ورثه او در مقابل جنایت وارده بر مورث خود وجوهی از جانی دریافت نمایند آیا از وجوه حاصله از باب دیه هم باید ثالث منظور شود - در جواب فرمودند چون منشاء حصول مال شخص موصی بوده دیه حاصله تعلق باو داشته باید ثالث منظور گردد .

مباحث مذکور چون حائز نکات علمی بود بطور اختصار ذکر شد .



نگارش حسین - دادپرور  
بازپرس دیوان کیفر

## در پیرو اموال قرار بازپرسی

بعد از وصول پرونده بشعبه بازپرسی و ثبت آن در دفتر و حضور مدعی خصوصی و رسیدگی باظهارات وی و جمع آوری دلایل و احضار متهم و انجام بازجویی و کسب نظریه کادشناس و غیره در صورت لزوم و استماع آخرین دفاع متهم و تکمیل پرونده بازپرس قضیه ( قاضی تحقیق ) مکلف است طبق ماده ۱۶۱ آیین دادرسی کیفری عقیده خود را اظهار و پرونده را نزد دادستان بفرستد . این اظهار عقیده بنام قرار بازپرس موسوم شده . این قرار اعم از اینکه راجع به بزهداری و یا منع بیگرد کیفری و یا موقوفی تعقیب و یا دایر بعدم صلاحیت بازپرس دادگستری و یا قرار اناطه و قرارهای دیگر باقتضای وضع پرونده باشد باید جامع افراد و مانع اغیار و عبارت دیگر واضح و ناطق باشد . زیرا اینگونه قرارها پایه و اساس پرونده را تشکیل و معرف زحمات قاضی تحقیق است و نباید وقتیکه کار منتهی به نتیجه میشود باجمال و ابهام و یا عدم دقت که مسلماً ناشی از کثرت ارجاعات و مراجعین بعمل میآید برگزار شود . باری در تنظیم